پراکنده ها (۳)

عبدالرحمن مجاهد نقی

بخش یازدهم

حال بیاییم به سراغ یک کتاب دیگر با عنوان تاریخ سلاطین ازبک معاصر صفویه که به زبان جغتایی نوشته شده است و مطمئناً نباید در ایران ترجمه و تکثیر شده باشد که تاریخ هر قوم را انگار باید خود آن قوم بنویسد، حتی تاریخ های مشترک را!!! اگر این نوشته به دست ما رسیده است از همت آخوندزاده است که در روزگار اقامت در روسیه تزاری به این اثر دست یافته و این را مرهون او هستیم.

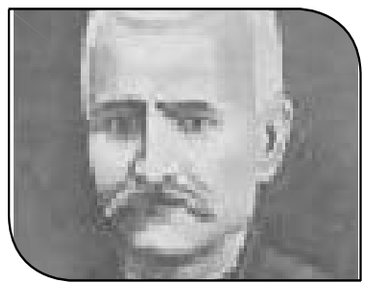

آخوندزاده

حال بخوانیم دنباله ی ماجرا را از زمان اسارت نجم ثانی چنانکه افتد و دانی:

"وقتی لشکریان عبیدالله خان ازبک، نجم ثانی را به حضورش رسانیدند از او پرسید که سردار قزلباش تو بودی؟ نجم ثانی گفته است بلی. عبیدالله خان فرموده است ازبکان حصار خزار را بعد از آن که به اطاعت آمده بودند و بعد از آن که تو به ایشان امان داده بودی بکشتی و چرا بعد از فتح قرشی به قتل عام فرمان داده پانزده هزار ساکنین آن جا را که اکثرش رعایا و عجزه بودند از تیغ بگذرانیدی؟ به فتوای کدام قانون عمل کرده‌ای؟ اگر دشمن به مقام اطاعت می آید و از تو عهد و امان می گیرد او را می کشی و اگر در مخالفت ثابت قدم می شود باز او را می‌کشی، پس تکلیف دشمن نسبت به تو چه چیز است؟ پس تمنای تو از دشمن چه حالت است؟ تو بدین عقل و تدبیر می خواستی که مملکت بیگانه را تسخیر بکنی؟ کشتن رعایا و عجزه قرشی را هیچ نامردی جایز نمی دید. مردم این مملکت بنابراعتقاد شما، بر فرض که در زمره ی کفّار محسوب هستند، جناب اقدس الهی در قتل کفّار نیز افراط را نهی فرموده است. معنی این آیه ی شریفه را می فهمی یا نه: و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لاتعتدوا انالله لایحب المعتدین. نجم ثانی ساکت مانده است. عبیدالله خان گفته است: چرا جواب نمی‌دهی؟ مگر عربی نمی دانی؟ نجم ثانی جواب داده است که عربی نمی دانم. عبیدالله خان متوجه اتباع خود شده گفته است: تعجب می کنم از شاه قزلباش کسی را وزیر خود و سردار لشکر خود کرده است که نه علم دارد و نه عقل و نه رحم. بعد از آن به لشکریان خود فرموده است که ببرید و گردنش را بزنید.

نجم ثانی در کمال تضرع و زاری مستدعی شده است که از خون من درگذر، پنجاه هزار دینار پول می‌دهم و از پادشاه خود عهدنامه ای برای تو می‌گیرم که مملکت ماوراءالنهر تا حدود خراسان بر تو و اخلاف تو مسلم باشد و از لشکر قزلباش هرگز تجاوز بر ستور تو واقع نشود.

عبیدالله خان ازبک جواب داده است که من به پنجاه هزار دینار تو و عهدنامه ی پادشاه تو احتیاج ندارم. مملکت ماوراءالنهر را به عنایت الهی با زور شمشیر خود از دشمنان محافظت خواهم کرد و تو را نیز خواهم کشت و قصاص بی‌گناهان را از تو خواهم گرفت، به علت آن که مردی را مثل تو زنده گذاشتن بر بندگان خدا حیف کردن است و اگر تو زنده بمانی یحتمل که باز باعث هلاک دیگر بی گناهان بشوی. بعد از اتمام کلامش لشکریان، نجم ثانی را برده گردنش را زدند."

{قرتیکا. نقل از پیوست ادبی روشنگران ایرانی و نقد ادبی. چ اول ۱۳۸۰. صص ۳۴۸-۳۵۲ با تلخیص و اقتباس}.

می بینیم نگاه دو مورخ را به یک واقعه ی واحد و کاملاً مشهور در زمان خودشان، که هر روایت با توجیهات و رنگ و لعاب های ملی و قومی و مذهبی آراسته شده و هر روایت شاخ و برگ های افزوده و یا پیراسته شده ای را درون خود دارد که از همین ملاحظات نشاءت گرفته اند.

اما یک نکته ی دیگر را نیز قابل توضیح می‌دانم. تا چند قرن پیش از میلاد مسیح در کشور چین فیلسوف های نظامی بودند که جنگ‌ها را بر اساس دکترین خود هدایت می‌کردند و یکی از مهم ترین و مشهورترین این فیلسوف‌های نظامی سون تزو است، فیلسوفی که پانصد سال پیش از میلاد مسیح می زیست و او را از اساتید بزرگ هنر جنگ (و برخی او را پدر هنر جنگ) می‌شناسند و هنوز هم در دانشکده‌های مشهور نظامی در جهان، آموزه‌های سون تزو تدریس می‌شود. کتاب هنر جنگ سان‌تزو که قدیمی‌ترین اثر نوشتاری در باره ی علوم و فنون نظامی محسوب می شود و آن را نخستین اثر نظامی جهان برشمرده اند، به مدت ۲۰۰۰ سال فقط در کشور چین مورد استفاده قرار می‌گرفت، تا این که توسط فرانسوی‌ها در سال ۱۷۲۲ میلادی ترجمه و به غرب برده شد و برنامه‌ریزی‌های جنگی ناپلئون بر اساس آموزه‌های این اثر در فتح اروپا مشهور است. همچنان که در جنگ جهانی دوم نیز مفاد کتاب هنر جنگ، بطور دقیق مورد استفاده‌ی افسران امریکایی و ژاپنی قرار می‌گرفت و در طول سال‌های جنگ از کتاب‌های بالینی استالین و مائو به شمار می‌آمده و تا امروز، این آموزه‌ها در ارتش چین تدریس می‌شوند. در جنگ خلیج فارس نیز، مطالعه و استفاده از آموزه های سان تزو بوسیله‌ی هر دو طرف درگیر گزارش شده است. قابل ذکر است دومین اثری که پس از کتاب سان تزو درباره‌ی هنر جنگ نوشته شده است کتاب تئوری جنگ اثر کلاوزویتس آلمانی است، آن هم با فاصله ی ۲۳۰۰ سال پس از سان تزو!!

سان تزو

کلاوزویتس

سیاست دانشی است که چه از لحاظ نظری و چه از نگاه عملی، به نوعی تعمیم ساده ترین روابط میان انسان ها است. مثلاً روابط میان مردمان ساکن در یک محله را از ابعاد مختلف آن تحلیل کنید و آن را در سطوح کلان تعمیم دهید، خواهید دید که بسیاری از مناسبات بظاهر پیچیده ی سیاسی، تعمیم همین روابط ساده ی روزمره هستند! مانند انواع ارتباط های پلکانی، ارتباط های موازی ، ارتباط ها ی داخل محله با محیط خارج و ...

در زمان زیست سون تزو نیز اصول هنر جنگ و اتخاذ تاکتیک های مناسب در لحظات متفاوت از اصول طبیعی زیست مردمان و حتی از توجه ویژه به محیط طبیعی و نحوه ی زندگی جانوران نشات می گرفت. مثلاً از تاکتیک شای جان یاد می‌کنیم:

شای جان یک نوع مار در کوه های چانگ در کشور چین است که اگر به دمش ضربه بزنید با سر حمله می کند، اگر ضربه به سرش بزنید با دمش حمله می کند و اگر به وسط بدنش ضربه بزنید هم با سر و هم با دم خود به شما حمله‌ور خواهد شد. از همین تمثیل به طرق مختلف در تاکتیک استفاده کرده‌اند که وارد جزییات نمی‌شویم. شاید به همین دلیل است که امروز از کتاب هنر جنگ سان تزو به عنوان راهنمایی ارزشمند در رقابت‌های تجاری نیز استفاده می شود!!

یکی دیگر از مشهورترین و در عین حال پرکاربردترین این اصول که به نام سون تزو معروف شده است اصل مفری برای گربه است و این پی نویس به خاطر اشاره به همین اصل آورده شده است. نزد عادی ترین مردمان نیز این موضوع شهرت دارد که چنانچه گربه ای را در محیطی کاملاً بسته و فاقد هر روزن محصور نمایید و او را از هر گونه مفر محروم بدارید، تنها راهی که برایش باقی می ماند راه دفاع از خود و چنگ انداختن به سر و صورت حریف خواهد بود. سون تزو همین موضوع را به یکی از اصول تاکتیکی و مورد بحث در هنر جنگ تبدیل کرد: در هنگام محاصره ی کامل دشمن، حتماً راهی برای فرار آن‌ها، یا گروه هایی از آن ها باید مشخص و معرفی شود. با این کار، هم میل دشمن به مقاومت کامل از بین می رود، هم آن که با فرار گروهی از عناصر دشمن، دیگران نیز در ماندن و مقاومت ورزیدن پایشان سست می شود و از همه مهم‌تر، اگر چه جنگ به خودی خود با سبعیت و بیرحمی همراه است، با انجام چنین اعمالی، قدری از آن درنده‌خویی‌ها کاسته و قواعد و ملاحظات انسانی به جنگ ها تحمیل خواهد شد. به همین خاطر است که سان تزو می گوید:

"وقتی جنگاوران را در موقعیتی بدون راه گریز قرار می دهیم، آن ها شهامتی جاودانی از خود بروز می دهند!!".

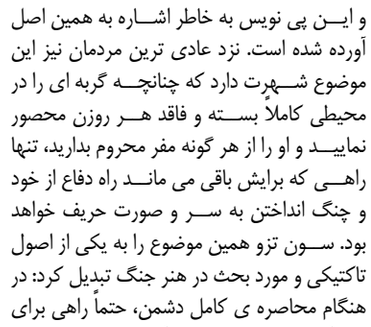

سان تزو

یکی از کشورهایی که دانشکده های نظامی‌اش توجه ویژه به آموزه های سون تزو دارد، کشور روسیه است. در اوایل دهه ی ۱۳۷۰ خورشیدی بود که چندین بار با اطلاعیه های ارتش روسیه خطاب به رزمندگان چچن روبرو شدیم که برای مثال می گفتند: "برای آن گروه از رزمندگان چچن که قصد ترک میدان نبرد را دارند، فلان معبر در مختصات فلان تعیین گردیده است". البته در دنباله، سطرهای دیگری با مضامین تبلیغی در این اطلاعیه ها باید گنجانده شده باشند و ما قصد ورود به جزییات را نداریم.

غرض آن است: آن جا که فرمانروای ازبک (عبیدالله خان) نجم ثانی را به استنطاق می کشد، بدون آن که در آکادمی نظامی درس خوانده باشد، به یکی از اصول بدیهی اشاره می کند که چرا دشمنت را که تسلیم شده است گردن زده و کشته‌ای؟! و حماقت نجم ثانی را ببین! و فقر منابع تاریخی را! و خرسندی مورخ هر سرزمین را که دلش به تایید هم مسلکانش خوش است و تنها خود را در برابر قوم و عشیره اش مسئول می داند و کاری به کار موهومات! و مبهماتی! با عناوینی همچون حقیقت و راستی و صداقت و عدالت و... ندارد!

یادآور می‌شویم که بخش بزرگی از تفکر و زبان فیلسوف های نظامی از حکمت و همچنین روان‌شناسی افراد و روان شناسی اجتماعی نیز نشات می گرفت. برای نمونه به این جمله ی سان تزو توجه کنید:

"لاف زدن و رجز خوانی در جنگ، آن هم برای آن که ترس از دشمن را از نیروهای خودی بگیرد، تنها ضعف دانش نظامی فرماندهان را می‌رساند!".

توضیح: ترجمه ها ی کامل و خلاصه شده‌ای از کتاب سان تزو به زبان فارسی در دست هست که مهم ترین آن ها را می توان ترجمه محمد اسماعیل زاده و ترجمه دکتر محمد هادی موذن جامی و همچنین ترجمه ی حسن حبیبی یاد کرد. ترجمه های دیگری هم دیده ام از حمیدرضا رفیعی و سمیرا انواری، همچنین ترجمه‌ی خلاصه‌ای از کتاب سان تزو توسط محمود حمیدخانی و ترجمه‌های دیگر از آیدا دریانیان و علی کردستی. هر چند تا آن جا که من دیده‌ام ترجمه‌ی بسیار خوبی در کتابخانه‌ی دانشکده افسری موجود بود که متاسفانه مشخصاتش را جایی ثبت نکرده و فراموش کرده ام. همین وسعت کار، می تواند میزان ارزش این کتاب مهم را آشکار کند، کتابی که شهرت و کاربردش دیگر از مرزهای پادگانی و میادین رزم گذشته و به صنعت و تجارت نیز راه پیدا کرده است!

***

۴۹ - مهاجرت‌هـــای پر پیامد هون ها (تاتارها):

تا پیش از ولتر، سنت تاریخ نویسی (یا تاریخ نویسی سنتی) یهودی – مسیحی، تاریخ را با سفر پیدایش آغاز می کرد و قصص انبیاء بنی اسراییل و اساطیر قومی را در لابلای تواریخ جا می داد، کاری که در میان اقوام دیگر نیز سابقه داشت، هر چند با استفاده از مواد خام دیگر که از حماسه‌ها و اساطیر آن اقوام نشاءت می گرفتند، مثل سنت تاریخ نویسی در میان ایرانیان که ابتدایش به شدت با نام ها و موضوع های اسطوره ای و یا حماسی درآمیخته بود.

ولتر بود که برای اولین بار تاریخ خود را با تاریخ چین آغاز کرد و از فلسفه تاریخ سخن به میان آورد. اتخاذ هر یک از این دو روش در تاریخ‌نویسی، عمیقاً بر روش های تحلیل و انواع آن موثر است. برای مثال یکی از نمونه های مهم و تاثیرگذار در تاریخ، که بارها سمت و سوی آن را تعیین کرده است، مهاجرت های بی وقفه و تمام نشدنی تاتارها به سمت غرب بوده است، اقوامی که در مرزهای شمالی چین می زیستند و اسم آن ها در تاریخ های اقوام مختلف، با نام‌های تاتار- هون (Hun)- ترک (Turk)- ایگرز(Uigers)- کتایان و ... ثبت گردیده است.

تا پیش از رواج تاریخ نویسی علمی، شالوده‌ی اکثر تحلیل ها بر قصص و اساطیر و حماسه های قومی بنا نهاده شده بود. هر علت نیز باید همانند معلول، در سپهر اسطوره بیان و تعلیل می شد. عواقب شوم مهاجرت های توام با یورش و نهب و غارت، این پرسش را در اذهان پدید می آورد که دلیل هجوم مکرر اقوام بیابانگرد و زرد پوست به سمت غرب چه بوده است؟ همان طور که گفتیم، پیش از آشنایی انسان با تاریخ نویسی علمی، بزرگترین منبعی که می توانست اساس تحلیل و تجزیه و استدلال قرار گیرد، موجودی علمی آن روز بشر بوده است، یعنی قصص و اساطیر! پس یکی از پاسخ هایی که به این پرسش داده شد (که دلیل هجوم و پیشروی های مداوم تاتارها به سمت سرزمین های غربی چه بوده است؟) بر پایه‌ی یکی از همین قصه ها استوار گردید:

حضرت نوح سه پسر داشت: سام و حام و یافث. پس از طوفان، روزی نوح بر عرشه‌ی کشتی خوابیده بود و باد دامن ردایش را کنار می‌زد. حام و یافث موضوع را اسباب مسخره گی و مضحکه قرار دادند، اما سام با شرم و آزرم و با سرزنش دو برادر، دامن ردای پدر را بازمی گردانید. نوح بیدار و از قضیه آگاه شد. پس دعا و نفرین را آغاز کرد که: خداوندا، سام و فرزندانش را روسفید و اولاد حام را روسیاه گردان، و اولاد یافث آن قدر زیاد شوند که مثل مور و ملخ در هم بغلتند و یکدیگر را بخورند و جای زندگی شان تنگ باشد. تعدادی از مورخان این قصه ی دینی را مبنای کار خود گرفته و سعی کردند دلیل مهاجرت ها و هجوم‌ها و در نهایت انقراض سلسله های متعدد در سرزمین های مختلف و تشکیل سلسله های ترک به جای آن‌ها را بر همین اساس توضیح دهند و تحلیل کنند!

اما در تحلیل علمی، به گمان من تاریخ‌نویسانی که یورش های این اقوام بیابانگرد را به مرزهای شمال و شمال شرقی ایران و به شرق اروپا و سرزمین های روسیه پی گرفته اند، اکثراً از یک نکته ی مهم غافل مانده اند: در هم تنیدگی تاریخ چین از پنج قرن پیش از میلاد مسیح تا قرن پانزدهم میلادی با سیل مهاجرت های تاتارها به غرب!

سرزمین چین بیش از دو هزار سال در معرض بدترین یورش های بیابانگردهای وحشی قرار داشت. دلیل ترس بزرگ چینی های متمدن و صاحب ارتش منظم از این اقوام، و دلیری و سماجت تاتارهای وحشی بیش از هر چیز به تفاوت این دو در نحوه ی رزم مربوط است. قرن‌ها طول کشید تا چینی ها دریابند که عامل اصلی تفوق تاتارها در اکثر جنگ ها، برتری سواره نظام کاملاً متحرک آن ها بر پیاده نظام کم تحرک چینی ها است. مکانیزم دو گانه ی سیل مهاجرت تاتارها به سمت غرب این بود:

– هر گاه فشار چینی ها بر تاتارها زیاد می‌شد و بیابانگردها شکست می‌خوردند، بطور طبیعی قبایل متعدد تاتار به سمت غرب و زمین‌های جدید که باید جایگزین سرزمین های چین می‌شد متمایل می گردیدند.

– هر گاه تاتارها در نبرد با چینی ها پیروز می‌شدند، درگیری های میان قبایل تاتار و زیاده‌خواهی‌های هر قبیله موجب مهاجرت قبایل ضعیف تر می شد.

بدین گونه بود که از قرن پنجم پیش از میلاد تا زمانی که تاتارها تمام سرزمین چین را متصرف شدند و سلسله ی مانچو را تشکیل دادند (در قرن ۱۷ میلادی) این مکانیزم فعال بود و به همین دلیل است که در طول ازمنه و قرون، شاهد هستیم که هر بار قبیله ای از تاتارها نامش بر زبان ها می افتاد و سرزمینی را تصرف می کردند و سلسله ای را بنا می نهادند (سلسله ی مانچو در سال ۱۹۱۱ میلادی و با انقلاب سون یات سن منقرض شد).

به همین دلیل است که می گوییم مورخی که می‌خواهد تاریخ ایران یا روسیه یا هر سرزمینی را که مورد تعرض این اقوام قرار گرفته است بنویسد، بی‌هیچ تردید نیازمند ثبت خلاصه ای از تاریخ حدوداً بیست قرن چین و شرح ترکتازی های تاتارها به سرزمین چین خواهد بود.

شاید برای آن که اهمیت این ماجراها هر چه بهتر درک شود، برخی مورخین از اگرهای تاریخ به تاکید سخن ها رانده اند. مثلاً مورخان معتقدند که اگر نوار پیروزی های چین در سال ۱۲۰ قبل از میلاد مسیح قطع نمی گردید و به تاتارهای شکست خورده فرصت تجدید قوا نمی دادند، ادامه‌ی این جنگ ها به نابودی کامل تاتارها منجر می‌گشت و در این صورت تاریخ به نحوی دیگر نوشته و ثبت می شد! تاریخی خالی از نام تاتارها و و هون ها و ترک ها و غزها و قبایل متعدد آن ها و سلسله هایی که تا مرزهای مرکزی اروپا تاسیس کردند.

یکی دیگر از اما و اگرها که در جای دیگر نیز با تفصیل بیشتر بدان پرداخته ایم باز به همین کشاکش های چینی ها با تاتارها مربوط است: مورخان معتقدند که اگر مشکلات مرزهای شمالی چین با تاتارها در قرن چهاردهم پیش نمی‌آمد و چینی ها توسعه ی ناوگان دریایی خود را که در آن زمان پی گرفته بودند ادامه می دادند، تاریخ به گونه ای دیگر رقم می خورد و به جای آن که با استیلای ناوگان دریایی کشورهای غربی، که با برتری امروز تمدن غرب همراه بوده است مواجه باشیم، با برتری ناوگان دریایی چین، حوادثی را در پیش چشم می داشتیم که بزرگترین بازیگرش چین و تمدن کهنسال آن کشور می بود!

هدف از این نوشته جلب توجه خوانندگان علاقمند به مطالعه ی تاریخ به این نکته است که برای درک هر چه بهتر وقایع و تحلیل های علمی‌تر، نیازمند شناخت کافی از حدود بیست قرن کشاکش مرزی چینی ها با تاتارها خواهند بود.

***

۵۰ - شرافت هنری:

شاید شما هم فیلم **بودن در سکوت** را که یکی از شبکه های ماهواره ای پخش کرد دیده باشید. فیلمی با کارگردانی **مژگان رودبارانی** که از منظری خاص به اولین کارگردان زن ایرانی و بانوی مشهور و تحصیلکرده ی تئاتر یعنی **مهین اسکویی** (۱۳۰۹-۱۳۸۴) پرداخته بود، فیلمی جاندار، که با نگاهی هنری و روشنفکرانه ساخته شده است.

گاه در طول زمان مطالعه ی یک کتاب یا دیدن یک فیلم بلند یا کوتاه، نمایش یک صحنه، یا شنیدن یک دیالوگ، یا خواندن یک جمله یا یک پاراگراف، آن چنان تاثیری بر تو می نهد که بار تمام نام و موجودی اثر را بر دوش می کشد. بخشی از صحبت های فرشید ابراهیمیان (متولد ۱۳۲۸) در این فیلم در باره ی خانم مهین اسکویی، همین حکم را برای من داشت.

ابراهیمیان که هنرمند مشهور و پرکاری است، وقتی به تعریف کارهایی که با کارگردانی خانم اسکویی انجام داده است می‌نشیند، خاطره ای را تعریف می کند به این مضمون که نقل می کنیم:

"در یکی از صحنه ها، من باید قُدقُد کرده و سه بار قُد را تکرار می کردم. یک بار در طول اجرای نمایش نمی دانم چطور شد که بجای قُدقُدقُد (سه بار تکرار قُد) گفتم: قُدقُدقُدقُد (با چهار بار تکرار) وقتی از صحنه خارج شدم و مقابل خانم مهین اسکویی – کارگردان آن نمایش – ایستادم، با نگاهی در چشمانش روبرو شدم که تا به حال سابقه نداشت، نگاهی مملو از شماتت! نزدیک شدم و پرسیدم خانم خطایی از من سر زده؟ برافروخته پاسخم داد که: **تو شرافت هنری نداری!** چون بدون هماهنگی با من، در متنی که مال من است دست برده و تغییر ایجاد کردی! ".

فرشید ابراهیمیان

مهین اسکویی

می‌خواهم بگویم ایمان داشته باشید این مرد از مظاهر شرف است. می پرسید چرا؟! چند نفر را می شناسید که چنین ماجرایی را که بر خلاف نام و آبروی آن ها است برای تنبه و آگاهی و کسب تجربه ی دیگران تعریف کنند؟! در بهترین حالات، اکثر افراد اگر به جای استاد ابراهیمیان بودند کمترین کاری که می کردند آن بود که این ماجرا را سرپوش نهاده و در جایی نقل نمی کردند تا فراموش شود! حالا بگذریم از آن جماعتی که پس از مرگ طرف مقابل، چند مرحله پیش تر رفته، انواع و اقسام دروغ ها را که حاکی از ستایش و تمجید خودشان توسط فرد متوفی است به میان می‌آورند! و دیگرانی که بی هیچ سند و مدرک و دلیل، در حالی که ده ها دُم خروس هویداست، چه ادعاها که نمی کنند!

وقتی یک قُد اضافه کردن به متنی که نویسنده و کارگردان در اختیارت نهاده خیانت محسوب می‌شود و شرافت هنری را به زیر سوال می برد تکلیف شبه نویسندگان و شبه شاعرانی که بدون استناد به منابعی که از آن ها بهره ها گرفته اند روشن است. شود آیا که رفتارها و باورهایی از قبیل این رفتار و گفتار مهین اسکویی (و شرحش به‌وسیله ی استاد ابراهیمیان) برای ما درسی شود؟! روان بانو اسکویی شاد.

توضیح: فرشید ابراهیمیان در دو کار تئاتر به کارگردانی مهین اسکویی بازی کرده است: در اعماق (سال ۱۳۵۳) و سه خواهر (سال ۱۳۵۶). او دکترای هنر شناسی از دانشگاه آمستردام را در پرونده اش دارد(۲۰۰۱ میلادی) و عضو فرهنگ ناموران معاصر ایران و عضو کانون جهانی ملی منتقدان نیز هست. بزرگان می دانند که نقل چنین خاطره ای حاصل بزرگی فرد است و بزرگی به راحتی و با جار و جنجال و تحمیل خود به این و آن بدست نمی آید.

***

۵۱ - قدرت سنت:

قبلاً هم چند بار او را دیده بودم. در نمایشگاه‌های دیگر. قد بلند و چشم ها و سبیلش زودتر توجه را به خود جلب می کنند. معمولاً در جلو غرفه ی او بیشتر درنگ می کردم، از اولین برخوردش با خریداران غرفه حدس زده بودم تنها فروشنده ی کتاب نیست، کتاب خوانده و کتاب را می شناسد. کمی بیشتر توی نخ او رفتم. با خریدارانش رفتاری متناسب با نوع کتابی که می‌خریدند داشت. اما نه چنان آشکار که توی ذوق بخورد. باید از جنس خودش باشی و در کتاب دستی داشته باشی تا بتوانی این تغییر رفتارها را دریابی.

بعد از مطالعه ی دو کتاب از عبدالرحمن عمادی، باز به یادش افتادم، چون ناشر آثار عمادی همان غرفه بود که این مرد می چرخاند: نشر آموت.

با برادر بزرگم امین فقیری بحث سر گرفت. از نوشته های عمادی تعریف کردم. گفت صاحب نشر آموت جوان فرهیخته و نویسنده ی خوبی است: یوسف علیخانی! اتفاقاً خودش غرفه های نشر آموت در نمایشگاه ها را اداره می کند. سن زیادی ندارد (متولد ۱۳۵۴). نامش را بارها دیده و شنیده بودم، نقد و نظرهای زیادی در باره ی آثارش خوانده بودم.

بعد از ظهر چهارشنبه چهارم آذرماه ۱۳۹۴ به نمایشگاه کتاب شهرک گلستان رفتم. نمایشگاه، روز قبل افتتاح شده بود. به نشر آموت نزدیک شدم. این بار دو بانوی دیگر نیز در غرفه ی آموت، علیخانی را همراهی می کردند و دو بانوی دیگر نیز در حال بازدید بودند. به نظر می آمد از اعضای کارگاه های داستان نویسی باشند و از برخوردشان با علیخانی معلوم بود همدیگر را می شناسند. سلام کردم. به خاطر انتشار کارهای عمادی از او تشکر کردم. دست برد و کتاب قطور دیگری را برداشت و به من داد که این را نیز چاپ کرده‌ایم. پژوهش پر برگی بود در باره ی زبان طبری و ریشه های واژگان آن زبان، کتابی که عبدالرحمان عمادی در جاهای دیگر وعده ی انتشارش را داده بود و چه جهد و همتی به کار برده بود. اما خیلی تخصصی تر از دو کتاب قبلی عمادی بود. کتاب را بازگرداندم و پرسیدم: از آثار خودتان کدام را بیشتر می‌پسندید. بی درنگی گفت: "خودم **سه‌گانه** را که شامل سه مجموعه داستان است که یک جا منتشر شده خیلی می پسندم (شامل سه دفتر **قدم بخیر مادر بزرگ من بود – اژدها کشان – عروس بید**. هر سه دفتر چاپ پنجم را پشت سر نهاده اند). اما خوانندگان بیشتر از رمان **بیوه‌کشی** استقبال کرده اند" (سه نوبت در سال ۱۳۹۴ چاپ و منتشر شده است). هر دو کتاب را خواستم و در اولین فرصت مطالعه کردم (و البته دیدم علیخانی کاملاً حق داشت، داستان‌های سه‌گانه اگر چه زمینه ی آشنایی با شخصیت‌های بیوه کشی را فراهم می آورند، اما قوی تر و موثرتر از رمان بیوه کشی هستند). با نویسنده ای روبرو شدم که بی‌هیچ مبالغه، تکنیک و پختگی‌ها و ظرافت های موجود در داستان هایش با سن و سالش در زمان نوشتن این داستان ها همخوانی نداشت! علیخانی از حدود ۲۵ سالگی تا ۳۵ سالگی عمده ی این داستان ها را نوشته است و خواننده با مطالعه ی همان دو – سه داستان اول **سه‌گانه** درمی‌یابد که آثار نویسنده ای توانا و ماندگار را در پیش رو دارد. و بررسی اجمالی این داستان ها از منظر نگاه نگارنده:

– فضاهایی که علیخانی خلق کرده است، فضاهایی وهم آلودند و بسته، و به شدت درگیر با حرز و دعا و چشم زخم و نفرین و آفرین و از ما بهتران و اوشانان (واژه ای که نمونه اش در میان اقوام بدوی گرفته تا امروز بسیار رایج است و اساسش بر آن است که نام از ما بهتران بر زبان آورده نشود و با نام های کنایی مثل همین دو تا – از ما بهتران و اوشانان – از آن ها یاد می‌شود) و ...

این ها از علایم مختص جوامع کشاورزی هستند و نشانه هایی که در نگاه اول نویسنده را می تواند در زمره ی روستا نویسان قرار دهد! در حالی که همان گونه که در نوشته ای دیگر آوردیم، روستانویسی علایم و مختصات خاص خودش را دارد و به باور من یک روستا نویس در آثار خودش با تکنیک های متفاوت و به طور غیرمستقیم، باید یک یا چند و یا تمام عوامل پنج‌گانه را مورد توجه قرار دهد (بذر- زمین- آب- کارگر و نیروی کار غیر از انسان، عاملی که در جوامع کشاورزی بیشتر گاو بود و در جوامع مدرن جایش را به ابزار مکانیزه داده است). با این حساب به باور من قرار دادن علیخانی در این صف، لااقل بدون ارائه ی توضیح لازم کاری دقیق نخواهد بود. چون همان طور که گفتیم داستان های او بیش از هر چیز سنت ها را نشانه گرفته اند!